

تأثیرات فلسفه اسلامی بر علم فقه*

محمد علی اسماعیلی**

چکیده

تأثیرگذاری فلسفه بر علم فقه در دو بخش بررسی می‌شود: تأثیرات کلی فلسفه بر نظام علم فقه؛ و تأثیرات فلسفه بر مسائل علم فقه. مهم‌ترین موارد تأثیرگذاری کلی فلسفه بر نظام علم فقه، از این قرار است: اول، تأثیر فلسفه بر شکل‌گیری فلسفی اندیشه فقهی؛ دوم، تأثیر فلسفه بر تقویت نقد اخباریان؛ سوم، تأثیر فلسفه بر حوزه زبانی علم فقه؛ چهارم، تأثیر فلسفه بر حوزه تفسیر الفاظ در علم فقه؛ پنجم، تأثیر فلسفه بر روش علم فقه؛ ششم، تأثیر فلسفه بر تبیین ساختار و اهداف کلی فقه؛ هفتم، تأثیر فلسفه بر تبیین مکانیزم کارکرد فقه در سعادت انسان؛ هشتم، تأثیر فلسفه بر نظام کلی عبودیت و مولودیت در علم فقه؛ و نهم، تأثیر فلسفه بر برخی پیش‌فرض‌های عمده در علم فقه. برخی از موارد تأثیرگذاری قواعد فلسفی بر مسائل علم فقه نیز این موارد است: قاعده استحاله تأثیر معدوم بر موجود؛ قاعده استحاله تحقق عرض بدون موضوع؛ قاعده الواحد؛ قاعده استحاله انقلاب. قواعد فراوان دیگری نیز در مسائل فقهی کاربرد دارند.

کلیدواژه‌ها

فلسفه اسلامی، علم فقه، قواعد فلسفی.

* تاریخ دریافت ۹۴/۱۱/۳؛ تاریخ پذیرش ۹۵/۱/۲۵.

** سطح ۴ فقه و اصول جامعه المصطفی العالمیه و دکترای کلام اسلامی مرکز تخصصی کلام حوزه علمیه قم.



فلسفه اسلامی و علم فقه، داد و ستد متقابل دارند و ارتباط آن‌ها را می‌توان در دو حوزه کلی بررسی کرد: یکی در حوزه تأثیر فلسفه اسلامی بر علم فقه؛ و دیگری در حوزه تأثیر علم فقه بر فلسفه اسلامی. حوزه اول نیز در دو محور قابل پیگیری است.

محور اول، کاوش در تحلیل ارتباط منطقی میان فلسفه و علم فقه است. در این محور، بررسی صحت و سقم ارتباط منطقی میان فلسفه و علم فقه ارزیابی می‌شود. مسائل محور اول، پایه منطقی مسائل محور دوم را تشکیل داده، زیربنای معرفتی آن‌ها را فراهم می‌سازد. این محور جزو مسائل فلسفه علم فقه است. درباره صحت یا سقم کاربرد قواعد فلسفی در علم فقه، دو دیدگاه عمده وجود دارد: مطابق یک دیدگاه، کاربرد ادراکات حقیقی و قواعد فلسفی در علم فقه، صحیح است و ارتباط منطقی میان علم فقه و فلسفه برقرار است. اما مطابق دیدگاه دوم، کاربرد قواعد فلسفی در علم فقه صحیح نیست؛ زیرا قواعد فلسفی، از سنخ ادراکات واقعی و حقیقی‌اند، در حالی که علم فقه، بیانگر ادراکات اعتباری است و کاربرد قواعد حقیقی و واقعی در حوزه ادراکات اعتباری، صحیح نیست. دیدگاه دوم در میان متأخران، پیروان زیادی دارد که از جمله آن‌ها می‌توان علامه طباطبایی، امام خمینی و شهید مطهری و برخی از مراجع معاصر را نام برد (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۷۳-۱۷۴؛ سروش، ۱۳۶۶: ۳۹۸؛ خمینی، ۱۴۱۰: ۱۱۵-۱۱۸؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۳/۱؛ مکارم، ۱۴۲۸: ۳۴/۱).

بررسی تفصیلی این محور، خارج از هدف این نوشتار است؛ اما به صورت مختصر، یادآور می‌شویم که دیدگاه اول قابل دفاع بوده، نقدهای دیدگاه دوم بر آن وارد نیست؛ توضیح این که مهم‌ترین استدلال دیدگاه دوم بر نفی ارتباط منطقی، خلط میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری است: فلسفه، جزو ادراکات حقیقی و علم فقه از ادراکات اعتباری است؛ و میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری، رابطه استنتاج منطقی برقرار نیست و نمی‌توان ادراکات حقیقی را در حوزه ادراکات اعتباری به کار برد. نتیجه این که، کاربرد قواعد فلسفی در علم فقه، صحیح نبوده، گرفتار آسیب خلط میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری است (سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۳/۱؛ مکارم، ۱۴۲۸: ۳۴/۱). اما این استدلال قابل پذیرش نیست؛ زیرا اعتبارات به طور کلی بر دو قسمند: الف) اعتباراتی که منشأ واقعی دارند و از پشتوانه حقیقی و واقعی برخوردارند؛ ب) اعتباراتی که فاقد پشتوانه



حقیقی و واقعی هستند. (مطهری، ۱۳۷۵: ۲/۲۰۰-۲۰۱). خلط غیرموجه میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری، تنها در اعتباریات متغیر، قابل دفاع است و شامل قسم دوم نمی‌شود. اعتباریات ثابت، اعتباریاتی‌اند که تحقق آن‌ها ناگزیر بوده، ریشه در امور حقیقی و نفس‌الامری دارند. این اعتباریات، شامل دو حوزه از ادراکات می‌شوند: الف: حوزه‌ای از ادراکات انسانی که انسان از ساختن آن‌ها ناگزیر است و ریشه در امور حقیقی و نفس‌الامری دارند؛ و ب: اعتباریاتی که از سوی شارع اعتبار شده‌اند؛ زیرا تغییر و تبدل در اعتباریات جعل شده از سوی شارع، قابل تصور نیست. بی‌گمان، اگر احکام شرعی مانند وجوب و حرمت، اعتباری باشند، چون از سوی خداوند اعتبار شده‌اند؛ و اعتبارات الهی مانند اعتبارات انسانی نیست که ناشی از احساسات زودگذر باشد، بلکه منبعث از مصالح و مفاسد نفس‌الامری است که تغییرناپذیری، صفت ذاتی آن‌هاست. نگارنده در نوشتار مبسوط دیگری به تحلیل و بررسی این مسأله پرداخته است و پرداختن به آن‌ها خارج از هدف این نوشتار است.

محور دوم، کاوش در تحلیل ارتباط تاریخی و موجود میان فلسفه و علم فقه است. در این محور، با چشم‌پوشی از صحت و سقم ارتباط منطقی، به تبیین رابطه تاریخی میان فلسفه و علم فقه پرداخته می‌شود. در این محور، مسائل زیادی مطرح است؛ از جمله: بررسی تاریخچه تأثیرگذاری فلسفه بر علم فقه و تأثیرپذیری فلسفه از علم فقه؛ موارد تأثیرگذاری فلسفه بر نظام کلی علم فقه؛ موارد تأثیرگذاری علم فقه بر نظام کلی فلسفه؛ موارد تأثیرگذاری فلسفه بر مسائل علم فقه یا تبیین موارد کاربرد قواعد فلسفی در مسائل علم فقه؛ موارد تأثیرگذاری علم فقه بر مسائل فلسفه؛ نوآوری‌های فلسفی در علم فقه؛ نوآوری‌های فقه در مباحث فلسفه؛ علل تأثیرگذاری فلسفه بر علم فقه و علل تأثیرگذاری علم فقه بر فلسفه. مسائل دیگری نیز در این محور، قابل بررسی است.

نوشتار حاضر با روش توصیفی تحلیلی، به کاوش در محور دوم پرداخته، به بررسی تأثیرگذاری فلسفه اسلامی بر علم فقه می‌پردازد. منظور از فلسفه در این نوشتار، فلسفه به معنای اخص یا همان الاهیات است که از اقسام حکمت نظری می‌باشد. بنابراین فلسفه در این نوشتار، شامل الاهیات بالمعنی الاعم یا امور عامه و عوارض کلی وجود، الاهیات بالمعنی الاخص یا مباحث خداشناسی فلسفی و مباحث نفس می‌گردد. همچنین منظور از فلسفه در این جا، فلسفه اسلامی است. منظور از علم فقه، علم به احکام شرعی فرعی با استفاده از ادله تفصیلی آن‌هاست (حسن بن زین‌الدین، بی تا: ۲۶؛ خوبی، ۱۴۲۲-الف: ۱/۲۸۷).

نکته قابل توجه این که چون نوشتار حاضر به تحلیل ارتباط تاریخی و موجود میان فلسفه و علم فقه می پردازد؛ بررسی صحت و سقم کاربرد قواعد فلسفی در مسائل فقهی، خارج از هدف این نوشتار است. در این جا تنها به کاربرد قواعد فلسفی در مسائل فقهی پرداخته می شود؛ اعم از این که این کاربرد، مورد پذیرش همه فقها قرار گرفته باشد یا خیر. استناد به منابع فقهی نیز بیانگر دیدگاه مثبت صاحبان آن منابع نسبت به کاربرد قواعد فلسفی در علم فقه نیست، بلکه آنچه در این نوشتار اهمیت دارد، اصل این کاربرد و حضور فلسفه در مسائل فقهی در طول تاریخ است؛ اعم از این که فقها آن را پذیرفته باشند یا کاربرد برخی قواعد فلسفی در برخی مسائل فقهی، مورد انکار آن ها قرار گرفته باشد؛ حتی ممکن است برخی اندیشمندان، اصل کاربرد قواعد فلسفی در مسائل فقهی را بپذیرند، اما در عین حال، کاربرد برخی قواعد فلسفی را به علت نبودن شرایط آن ها نپذیرند.

تأثیرات فلسفه اسلامی بر علم فقه

تأثیر گذاری یک علم بر علم دیگر، بر دو قسم است:

۱. تأثیر گذاری مستقیم یک علم بر علم دیگر؛
 ۲. تأثیر گذاری غیر مستقیم یک علم بر علم دیگر.
- تأثیر گذاری مستقیم نیز گونه های مختلفی دارد:

اول: گاهی مسأله یک علم، به عنوان زیربنای کلی مسأله علم دیگر مطرح است و پذیرش یا طرح آن مسأله دیگر، متفرع بر پذیرش این مسأله می باشد؛ مثلاً اصل وجود روح، امکان تهذیب و تکامل روحانی و پذیرش اراده و اختیار انسان، سه زیربنای کلی علم اخلاق را تشکیل می دهند؛ یا دیدگاه اصالت وجود، زیربنای دیدگاه امتناع اجتماع امر و نهی را تشکیل می دهد (صدر، ۱۴۲۶: ۵۸/۳).

دوم: گاهی مسأله یک علم، تأثیر مستقیمی بر روش علم دیگر دارد؛ مثلاً مسأله ادراکات اعتباری، تأثیر مستقیمی بر روش علم اصول، فقه و علم کلام دارد (ر.ک: اسماعیلی، ۱۳۹۳ - الف ادراکات اعتباری در علم کلام: ۷۰). توضیح این که در میان برخی فقها، در علم فقه، در کنار استظهارات عرفی، از روش عقلی و قواعد فلسفی نیز استفاده می شد؛ اما با طرح تفصیلی اندیشه ادراکات اعتباری و تفکیک آن ها از ادراکات حقیقی توسط محقق اصفهانی و علامه طباطبایی، تحولی در این روش مطرح شد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۰۰۸/۴ و ۱۴۲۸: ۳۴۶). مطابق این دیدگاه، نمی توان در علم اصول، فقه و علم کلام، از

قواعد فلسفی که ناظر به ادراکات حقیقی اند، سود برد؛ و کاربرد استدلال و برهان و تحدیدات منطقی در مسائل این علوم نیز صحیح نیست؛ زیرا حدپذیری و برهان‌پذیری از ویژگی‌های ادراکات حقیقی است. این تأثیرگذاری را می‌توان مهم‌ترین تأثیر فلسفه بر این علوم قلمداد کرد.

سوم: گاهی مسأله یک علم، یکی از مقدمات اثبات مسأله علم دیگر قلمداد می‌شود؛ مثلاً گاهی قاعده الواحد به عنوان مقدمه‌ای برای اثبات لزوم وجود موضوع برای هر علمی مطرح است (خوبی، ۱۴۲۲ الف: ۱۳/۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۱۰۱/۱).

چهارم: گاهی مسأله یک علم، به نحوی در جهت‌یابی علم دیگر، تأثیرگذار است؛ مثلاً برای فیلسوف متدین، بررسی مباحث خداشناسی فلسفی، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ یا پذیرش عصمت اهل بیت (ع) در علم کلام، در جهت‌یابی مسائل فقهی برگرفته از این میراث نبوی، تأثیر مستقیمی دارد.

پنجم: گاهی مسأله یک علم، به نحوی در طرح برخی مسائل علم دیگر، تأثیرگذار بوده، برای علم دیگر، نقش مسأله‌سازی دارد؛ مثلاً مشروط بودن روزه روز قبلی به غسل شب بعدی، مسأله شرط متأخر را در علم اصول پدید آورد (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷: ۱۷۹/۱).

ششم: گاهی مسأله یک علم، به نحوی در ابداع برخی استدلال‌ها در علم دیگر، تأثیرگذار بوده، راه جدیدی را برای تحلیل و بررسی مسائل علم دیگر نشان می‌دهد؛ مثلاً برهان صدیقین در فلسفه اسلامی، به همین طریق ابداع شده است. مدعای این برهان، اثبات وجود خداست که مسأله‌ای تازه نیست، ولی نحوه استدلال بر وجود خدا، نو و ابداعی است و منشأ آن، برخی آموزه‌های اسلامی است. یا مثلاً نظریه «بی‌نیازی خدا از برهان» که علامه طباطبایی با استفاده از مسأله «بدهت اصل واقعیت» آن را مطرح کرده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۴/۶، تعلیقه ۳).

هفتم: تأثیرگذاری یک علم بر شکل‌گیری روش خاص فکری در علم دیگر، مانند تأثیر فلسفه بر شکل‌گیری فلسفی اندیشه فقهی است. توضیح بیش‌تر این مسأله، در مورد پنجم «تأثیرات کلی فلسفه بر نظام علم فقه» می‌آید.

هشتم: تأثیر یک علم بر حوزه زبانی علم دیگر؛ مانند تأثیر فلسفه بر حوزه زبانی علم فقه. توضیح بیش‌تر این مسأله، در مورد سوم از «تأثیرات کلی فلسفه بر نظام علم فقه» می‌آید.



نهم: تأثیر یک علم بر نحوه تفسیر الفاظ در علم دیگر؛ مانند تأثیر فلسفه بر حوزه تفسیر الفاظ در علم فقه.

دهم: تأثیر یک علم بر تبیین ساختار علم دیگر؛ مانند تأثیر فلسفه بر تبیین ساختار و اهداف کلی فقه.

تبیین مورد هفتم تا دهم و نیز موارد دیگری از تأثیر گذاری مستقیم، در ادامه خواهد آمد.

تأثیر گذاری غیر مستقیم نیز گونه‌های مختلفی دارد:

اول: گاهی فضای حاکم بر نظام فکری برخی اندیشمندان، بر کیفیت طرح برخی مسائل در علم دیگر نیز تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً کیفیت طرح مباحث اصولی و فقهی توسط یک فیلسوف، با کیفیت طرح این مباحث توسط غیر فیلسوف، تفاوت مشهودی دارد.

دوم: گاهی برخی عکس‌العمل‌ها در برخی مسائل علمی مؤثر است؛ مثلاً گاهی اندیشمندی، نظریه‌ای عرضه می‌کند و این نظریه در علم دیگری، عکس‌العمل نامطلوبی به باور می‌آورد؛ این عکس‌العمل نامطلوب، سبب تغییر و یا تعدیل آن نظریه می‌شود.

سوم: گاهی در توضیح برخی مسائل یک علم، از مسائل علم دیگر کمک گرفته شده، باعث تأثیر گذاری غیر مستقیم علم دوم در علم اول می‌شود و به مرور زمان، علم دوم، تأثیر مستقیمی بر علم اول می‌گذارد.

چهارم: گاهی یک علم بر علم دیگری تأثیر مستقیم دارد و علم دوم نیز در علم سوم، تأثیر مستقیم دارد؛ در این جا علم اول نیز در علم سوم، تأثیر غیر مستقیم دارد؛ مثلاً برخی قواعد فلسفی بر برخی مسائل اصولی، تأثیر دارند و این مسائل اصولی نیز بر مسائل فقهی، تأثیر گذارند؛ در این صورت، قواعد فلسفی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل فقهی دارند.

موارد دیگری را نیز برای تأثیر گذاری غیر مستقیم می‌توان نام برد؛ مانند تأثیرات انگیزشی که طرح برخی مسائل در یک علم، انگیزه ساز طرح مسأله خاصی در علمی دیگر یا انگیزه ساز طرح روش خاصی در علم دیگر می‌شود؛ یا طرح برخی مسائل در یک علم، باعث می‌شود راه حل جدیدی برای یک مسأله در علم دیگری مطرح شود بدون این که این دو مسأله، در دو علم با یکدیگر تلازم یا ارتباط مستقیمی داشته باشند.

این نوشتار به تبیین تأثیر گذاری مستقیم فلسفه اسلامی بر علم فقه می‌پردازد. تأثیر گذاری فلسفه بر علم فقه در دو بخش مطرح است:

الف: تأثیرات کلی فلسفه بر نظام علم فقه؛

ب: تأثیرات فلسفه بر مسائل علم فقه.

برخی مسائل فلسفی، بر نظام کلی علم فقه اعم از روش علم فقه، موضوع علم فقه، کلیت مسائل علم فقه و مانند این‌ها تأثیرگذارند. برخی مسائل فلسفی نیز بر تک تک مسائل علم فقه تأثیر دارند. نوشتار حاضر به تبیین این دو بخش می‌پردازد.

تأثیرات کلی فلسفه بر نظام علم فقه

برخی مسائل فلسفی، تأثیرات کلی بر علم فقه داشته، بر نظام کلی علم فقه تأثیرگذارند و پذیرش یا نقد آن‌ها، تأثیر مستقیمی بر نظام کلی علم فقه دارد. این‌گونه مسائل را می‌توان به «مبانی عام علم فقه» و «مبانی خاص تأثیرگذار بر علم فقه» تقسیم کرد. مسائلی همچون اثبات وجود خدا، اثبات مراتب مختلف توحید، اثبات نظام تشریحی و تکوینی الهی، اثبات نبوت، اعجاز، عصمت، اختیار انسان، و مانند این‌ها، جزو مبانی عام علم فقه هستند که طرح مباحث فقهی، متفرع بر پذیرش آن‌هاست. اما با صرف نظر از مبانی عام علم فقه، به تبیین مهم‌ترین مبانی خاص و مسائل فلسفی تأثیرگذار بر علم فقه پرداخته می‌شود.

یکم: تأثیر فلسفه بر شکل‌گیری فلسفی اندیشه فقهی

علم فقه، دوره‌های مختلفی دارد. این دوره‌ها را می‌توان از یک نگاه، به دو دوره کلی تقسیم کرد:

الف: دوره‌ای که نگرش عرفی بر حل مسائل علم فقه حاکم بود؛

ب: دوره‌ای که نگرش عقلی و فلسفی بر علم فقه حاکم گردید.

تبیین پذیرش ارتباط منطقی میان علم فقه و فلسفه، خارج از هدف این نوشتار است. در این جا به نگرش تاریخی در باب ارتباط میان علم فقه و فلسفه نظر داریم؛ با این رویکرد می‌توان گفت که نگرش عقلی و فلسفی به مباحث فقهی در اندیشه برخی فقها همچون محقق ثانی و محقق خوانساری مشهود است. به باور شهید صدر، جریان اخباریگری با ابزار معرفت‌شناختی و حس‌گرایی فلسفی خود، موجب رکود و ایستایی و تزلزل بنیان‌های علم اصول شد، به گونه‌ای که می‌رفت تفکر اصولی و اجتهاد فقهی، از جامعه تشیع رخت بر بندد. اما این چراغ فروزان را برخی از علما هرچند به طور محدود ادامه دادند. به باور شهید صدر، در دوره رکود علم اصول، شعله این علم خاموش نشد و کسانی بودند که به

استحکام و اتقان مبانی آن پرداختند. این حرکت مهجور اما بسیار مهم را ملا عبداللّه تونی و سیدحسین خوانساری پی گرفتند. این جریان با محمد بن حسن شیروانی و جمال‌الدین خوانساری و سیدصدرالدین قمی ادامه یافت تا به وحید بهبهانی، شاگرد سید صدرالدین قمی رسید (صدر، ۱۴۲۱: ۱۰۶).

علم فقه به مدد اندیشه و شخصیت فلسفی محقق خوانساری که سرشار از نبوغ و دقت فلسفی بود، حفظ شد. ایشان در کتاب فقهی اش به نام «مشارق الشموس فی شرح الدرّوس»، رنگ فلسفی را بر نگرش و تفکر فقهی و اصولی تابانید، به گونه‌ای که پیش از او سابقه نداشت. به عبارت دیگر، تا پیش از محقق خوانساری، تفکر فلسفی نقش چندانی در علم فقه و اصول نداشت؛ و این، محقق بود که با روحیه‌ای آزاد و جهت‌گیری فلسفی، به بررسی مباحث فقهی و اصولی پرداخت و این نوع از تفکر را به فقه و اصول سرایت داد (همان).

این رویکرد محقق خوانساری به علم فقه و اصول، اثر بزرگی را در آینده این علم گذاشت. پیدایش مکتب جدید در فقه و اصول در کربلا به دست محقق بزرگ و احیاگر آن محمدباقر بهبهانی تولد یافت. جهت‌گیری فلسفی محقق خوانساری در تفکر فقهی و اصولی و ادامه آن با آقاجمال و شیروانی و قمی، دو تأثیر عمده بر علم فقه و اصول ایجاد کرد: اول این که موجب دمیده شدن روح تفکر فلسفی در علم فقه و اصول و استحکام مبانی در برابر جریان اخباری شد؛ و دوم، میدان جدیدی را برای ابتکار در علم فقه و اصول فراروی متفکران گشود (صدر، ۱۴۲۱: ۱۰۶).

دوم: تأثیرگذاری فلسفه بر تقویت نقد اندیشه اخباریان

علم اصول فقه در دامان علم فقه پرورش یافته، همان‌طور که علم فقه نیز در دامان علم حدیث رشد و نمو داشته است. (همان: ۶۳). جریان اخباری‌گری با ابزار معرفت‌شناختی و حس‌گرایی فلسفی خود، موجب رکود و ایستایی و تزلزل بنیان‌های علم اصول و به تبع آن، علم فقه شد؛ اما کسانی در مقابل این جریان قوی، قد برافراشته، به استحکام و اتقان مبانی آن پرداختند.

استفاده از مباحث فلسفی در مسائل فقهی، بر تقویت نقد اصولیان و فقها بر اندیشه اخباریان تأثیر زیادی داشت. این کاربرد، موجب دمیده شدن روح تفکر فلسفی در علم فقه و استحکام مبانی این علم در برابر جریان اخباری شد. به باور برخی اندیشمندان، از عوامل پیروزی علم اصول و فقه بر اخباری‌گری و پیدایش مکتب جدید توسط وحید بهبهانی،

جهت گیری فلسفی است. جهت گیری فلسفی ای که خوانساری در تفکر اصولی پایه گذاری کرد، یکی از بذره‌های اصلی بود که اندیشه علمی را با نیروهای جدید، برای رشد آماده کرد و میدان جدیدی را برای ابتکار گشود؛ و مکتب بهبهانی، وارث این جهت گیری بود (همان: ۶۱). بنابراین اصولیان و فقها با استفاده از مسائل فلسفی، توانستند در نقد اندیشه اخباریان با قوت و قدرت بیش تری وارد بحث شوند.

سوم: تأثیر فلسفه بر حوزه زبانی علم فقه

یکی از موارد مهم تأثیرگذاری فلسفه بر علم فقه، حوزه زبانی است. زبان عربی، فاقد واژه‌ها و مفردات قانونی و رسمی است؛ زیرا زبان عربی در عصر جاهلیت، با نهاد تمدنی فرهنگی، معاصر نبوده است. زبان عربی در عین کثرت لغات و تعدد اسالیب تعبیر و مجازهایش، دارای زبان حقوقی دقیقی نبوده است. از این جهت، شارع مقدس برای افاده مقاصد خود، بیش تر از زبان مولویت و حاکمیت استفاده کرده است؛ مثلاً برای افاده مفاهیم فقهی و حقوقی همچون وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، طهارت، نجاست و مانند این‌ها از زبان مولویت و حاکمیت همچون امر و نهی استفاده کرده است. گاهی برای افاده دو مطلب مختلف، از زبان واحدی استفاده کرده است؛ و برای افاده حکم مولوی و حکم وضعی، از زبان واحد امر، استفاده شده است؛ مثلاً برای افاده حکم مولوی لزوم برخورد نیکو میفرماید: «وَ عَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نسا/۱۹)؛ برای افاده حکم وضعی شرطیت عدّه در طلاق، نیز می‌فرماید: «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (طلاق/۱). منشأ همه این‌ها فقر زبانی در عربی بوده است.

در مقابل، زبان فلسفه که برگرفته از تمدن یونانی است، غنای زبانی دارد؛ از این جهت، علمای علم اصول و فقه نیز برای بیان مقاصد اصولی و فقهی خود، از واژه‌ها و اصطلاحات فلسفی ای استفاده کردند که از زبان یونانی به عربی ترجمه شده بود؛ مثلاً برای افاده ارتباط میان حکم تکلیفی و موضوعش، از تعبیر «شرط» استفاده کردند و مثلاً زوال را شرط وجوب نامیدند. یا برای افاده ارتباط میان حکم وضعی و موضوعش، از تعبیر «سبب» بهره بردند و مثلاً غسل را سبب طهارت دانستند. با این‌که در این جا شرطیت و سببیت واقعی و تکوینی وجود ندارد؛ اما تعبیر شرطیت و سببیت از دایره تکوین، وام گرفته شده و بر شرطیت و سببیت جعلی و قراردادی نیز اطلاق شده است. این مطلب هم درباره علم اصول و هم درباره علم فقه صادق است (سیستانی، ۱۴۱۴: ۱/۵۹-۶۰).

چهارم: تأثیر فلسفه بر حوزه تفسیر الفاظ در علم فقه

یکی دیگر از موارد تأثیرگذاری فلسفه بر علم فقه، تأثیر بر حوزه تفسیر الفاظ در علم فقه است که در نتیجه تأثیر قبلی (تأثیر فلسفه بر حوزه زبانی علم فقه) به وجود می‌آید. در جریان ترجمه فلسفه به زبان عربی، اندیشمندان عرب، نیازمند به کارگیری برخی الفاظ عربی با بار معنایی جدید برای ترجمه مطالب فلسفی شدند؛ و برخی الفاظ عربی نیز بار معنایی جدیدی کسب کردند؛ مثلاً هر کدام از الفاظ علم، ظن و شک در فلسفه و منطق، بیانگر درجه خاصی از کشف و وضوح می‌باشند؛ در حالی که این الفاظ در زبان فلسفی، معنای دیگری دارند و دقیقاً به همان معنای مصطلح در عرف عربی نیستند. این اکتساب بار معنایی جدید، باعث شد در عرف اصولیان و فقها نیز این الفاظ با همین بار معنایی خاص، راه یافته، استعمال شود؛ حتی در تفسیر آیات و روایات نیز گاهی به همین معنای خاص تفسیر می‌شوند که این خلط، دقت زیادی در مقام تفسیر آیات و روایات می‌طلبد (سیستانی، همان: ۶۰/۱-۶۱).

پنجم: تأثیر فلسفه بر روش علم فقه

روش بحث در علم فقه، در دوره‌ای که نگرش عقلی و فلسفی بر علم فقه حاکم شد، استفاده از روش عقلی در کنار روش نقلی و استظهارات عرفی بود. مطابق همین روش، در کلمات بسیاری از فقها، از قواعد فلسفی در مسائل فقهی استفاده شده است؛ و در ادامه این نوشتار نیز به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. اما با طرح دیدگاه ادراکات اعتباری، تحولی در این روش مطرح شد؛ به این صورت که ادراکات اعتباری و حقیقی تقسیم شده، حوزه کاربرد آن‌ها، تفکیک گردید.

ادراکات حقیقی، انکشافات و انعکاسات ذهنی واقع و نفس‌الامر است اما ادراکات اعتباری، فرض‌هایی‌اند که ذهن به منظور رفع نیازهای حیاتی، آن‌ها را ساخته و جنبه وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری دارند (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۵/۲۸۵-۲۸۶؛ مطهری، ۱۳۷۵: ۲-۱۷۳-۱۷۴). مطابق دیدگاه برخی فلاسفه معاصر از جمله علامه طباطبایی و پیروان ایشان، ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری، دو حوزه جداگانه معرفتی را تشکیل می‌دهند و ارتباط استنتاج منطقی میان آن‌ها برقرار نیست.

علامه طباطبایی و برخی پیروان ایشان، در پرتو طرح مسأله ادراکات اعتباری، به طرح مسأله خلط حقیقت و اعتبار در استدلال‌های علم اصول و نیز علم کلام پرداخته و برخی

اندیشمندان معاصر همچون شهید مطهری، امام خمینی، استاد جوادی آملی، آیت الله سیستانی، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران نیز این ادعا را در حوزه مسائل علم اصول پذیرفته اند (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۵: ۱۷۳-۱۷۴؛ سروش، ۱۳۶۶: ۳۹۸؛ خمینی، ۱۴۱۰: ۱۱۸-۱۱۵؛ جوادی، ۱۳۸۶: ۲۲۲/۱؛ و ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۷/۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۳-۶۱/۱؛ مکارم، ۱۴۲۸: ۳۴/۱). مطابق این دیدگاه، نمی توان در علم فقه، از قواعد فلسفی که ناظر به ادراکات حقیقی اند، سود برد؛ و نیز کاربرد استدلال و برهان و تحدیدات منطقی در مسائل فقهی، صحیح نیست؛ زیرا حدپذیری و برهان پذیری از ویژگی های ادراکات حقیقی است. این تأثیرگذاری را می توان مهم ترین تأثیر فلسفه بر علم فقه قلمداد کرد.

ششم: تأثیر فلسفه بر تبیین ساختار و اهداف کلی فقه

در فلسفه اسلامی به تبیین ساختار و اهداف کلی فقه پرداخته شده است. فلسفه اسلامی با طرح مباحثی درباره عبادات و حکمت آن ها، به تبیین ساختار و اهداف کلی فقه پرداخته است. رویکرد فلسفه اسلامی به مباحث عبادات و تحلیل شریعت، نقش تعیین کننده ای در تبیین ساختار و اهداف کلی فقه دارد و ترسیم کننده تأثیرات فقه بر حوزه تکوینی وجود انسان است.

تعیین میزان اهمیت هر مسأله ای از مسائل یک علم، تنها در پرتو تبیین ساختار و اهداف کلی آن علم، میسر است. در مباحث فلسفی، در ابواب مختلف به تبیین نگرش فلسفی به تکالیف الاهی و تحلیل ساختار و اهداف کلی فقه پرداخته شده است و با فصولی با عناوین «فصل فيه إشارة جمیلة إلى أسرار الشریعة و حکمة التکالیف»، «فصل فيه إشارة تفصیلیة إلى منافع بعض الأعمال المقربة إلى الله»، «فصل فی بیان أن مقصود الشرائع کلها تعریف عمارة منازل الطریق إلى الله» به نگرش فلسفی به عبادات یا عبادت شناسی فلسفی پرداخته می شود. این مسأله در تعیین دقیق ارزش و کارکرد هر یک از تکالیف الاهی و نیز هر جزء از اجزای تکالیف الاهی، در تأمین سعادت انسان، نقش بسزایی دارد؛ و نیز می توان آن را در تشدید ضمانت اجرایی فقه مؤثر دانست. با این نگرش، اصول تأثیرگذار از فروع تأثیرگذار، تفکیک می شود.

مسأله نگرش فلسفی به عبادات یا عبادت شناسی فلسفی، با پیش گامی ابن سینا به مباحث فلسفی راه یافت و صدرالمتألهین آن را ادامه داد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۴۴۳؛ ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۴۲۸-۴۳۲).

صدرالمتألهین حقیقت انسان را حقیقت جمعی می‌داند و به باور او کمال انسانی در این است که در نتیجه سعی و کوشش، از مرتبه و حد طبع، به مرتبه و حد عقل ارتقا یابد، تا از ساکنان حریم حضرت الاهی شود؛ و این، هنگامی است که باطن وی به نور علم و دانش حقیقی روشن شود و در نتیجه عمل و سعی و کوشش، از عالم دنیا و علایق و خصوصیات آن، تجرد حاصل کند. بنابراین تکامل انسان تنها در سایه علم و عمل میسر می‌شود. عبادت اختیاری انسان، همسو با عبادت تکوینی همه موجودات امکانی است. صدرالمتألهین در باب چرایی وضع عبادات، بر این باور است که غرض از وضع قوانین و نوامیس الاهی و ایجاب و الزام طاعات و عبادات، این است که عالم غیب، عالم شهادت را به استخدام خویش درآورد؛ و شهوات و امیال نفسانی، خادم عقل و مطیع فرمان او باشند؛ جزء به کل بازگردد؛ دنیا به آخرت ارتحال یابد و به سوی آن کوچ کند؛ و محسوس، معقول گردد و واضع قانون و ناموس، مردم را به آنچه گفتیم، ترغیب و تحریرص نماید. سپس ایشان به بیان تفصیلی فلسفه و راز عبادت‌های پنج‌گانه، یعنی نماز، روزه، حج، زکات و جهاد پرداخته، همگام با مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خویش، به توجیه فلسفی آن‌ها می‌پردازد. فلسفه مشترک تمام این عبادت‌ها در مرتبه نخست، حرکت روح به سوی عالم قدس، وجود، خیر و سعادت است؛ و در مرتبه دوم، انقیاد و به بند کشیدن شهوت و غضب می‌باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۴۲۸-۴۳۲؛ و ۱۳۸۷: ۶۲۱).

هفتم: تأثیر فلسفه بر تبیین مکانیزم کارکرد فقه در سعادت انسان

در مباحث فلسفی، به تبیین جایگاه دانش، گرایش و افعال پرداخته شده و ضمن تفکیک قوای مختلف وجودی انسان، به اندازه و کیفیت تأثیر هر کدام از این‌ها در سعادت انسان پرداخته شده است. تفکیک میان دو حوزه دانش‌ها و گرایش‌ها، تفکیک میان عقل نظری و عقل عملی، رابطه متقابل میان عمل و عقیده، رابطه تکوینی میان عمل و جزا، اتحاد عالم با علم و نیز اتحاد عامل و عمل و مسائلی از این دست، جزو مباحث مهم فلسفی‌اند که در تبیین سازوکار و کارکرد فقه در سعادت انسان، تأثیر مستقیمی دارند. بنابراین مدعای فقه که تأمین سعادت انسان است، در فلسفه، مبرهن و تبیین می‌شود. در پرتو مبانی فلسفی یادشده، به‌ویژه مبانی حکمت متعالیه، کارکرد فقه در تأمین سعادت انسان به‌ویژه سعادت فردی انسان، قابل تبیین است؛ و توجه به آن‌ها می‌تواند در عمل دقیق به دستورات فقهی نقشی برجسته داشته باشد. مطابق این مبانی، طرح «مکانیزم



کارکرد فقه در سعادت انسان» بر اساس مبانی فلسفه اسلامی به ویژه مبانی حکمت متعالیه، قابل پیگیری و ساماندهی است.

هشتم: تأثیر فلسفه بر نظام کلی عبودیت و مولویت در علم فقه

علم فقه بر اساس برقراری رابطه عبودیت و مولویت میان انسان و خدا طراحی شده است. گاهی در مسائل فقهی، میان عبودیت و مولویت اعتباری با عبودیت و مولویت حقیقی، خلط شده، این دو یکسان پنداشته می شوند؛ چنان که در مباحث اصولی نیز گاهی چنین خلطی رخ می دهد. به باور شهید صدر قاعده قبح عقاب بلا بیان، ناشی از خلط میان عبودیت و مولویت اعتباری با عبودیت و مولویت حقیقی است (صدر، ۱۴۲۶: ۲۸/۴). شهید صدر جزو فلاسفه صاحب نظر در فلسفه نیست، اما آنچه در این جا اهمیت دارد، تأثیر پذیری ایشان در طرح این اندیشه، از مبانی فلسفه اسلامی به ویژه مبانی حکمت متعالیه است و نیز تبیین این اندیشه بر اساس این مبانی است. فلسفه، با تبیین دقیق رابطه معلول با علت و عین ربط بودن وجود معلول نسبت به علت، به تبیین عبودیت و مولویت حقیقی پرداخته، آن را از عبودیت و مولویت اعتباری تفکیک می کند و تصویر روشنی از نظام کلی مولویت در علم فقه ارائه می نماید. این روشنگری های فلسفی می تواند پشتوانه قدرتمندی برای رفع برخی خلطها در مباحث فقهی باشد.

نهم: تأثیر فلسفه بر برخی پیش فرض های عمده در علم فقه

فلسفه بر برخی پیش فرض های عمده در علم اصول و فقه نیز تأثیرگذار است؛ مثلاً یکی از پیش فرض های عمده در علم اصول و علم فقه، تبعیت نظام تشریحی از مصالح و مفاسد واقعی است و مسائل اصولی و فقهی بر همین محور تبیین می شوند. اما با طرح دیدگاه وحدت علت فاعلی و علت غائی در واجب بالذات و انکار تبعیت افعال الاهی از مصالح و مفاسد و نفی غایت زائد بر ذات الاهی برای افعال الاهی، این پیش فرض نیز دچار تحول شده و دست کم به تبیین جدیدی نیاز خواهد بود.

برخی محققان معاصر بر این باورند که افعال خداوند، تابع مصلحت و مفسده نیستند، ولی ما چون خداوند را حکیم می دانیم، از افعال او مصلحت و مفسده را انتزاع می کنیم. ما از نظامی که خداوند متعال آفریده، انتزاع کرده ایم که چه چیزی مصلحت است و چه چیزی مفسده؛ و به آن «نظام احسن» می گوئیم. اما با توجه به نفی غایت از افعال



الاهی، جایی برای تبعیت افعال الاهی از مصالح و مفسد باقی نمی ماند (عابدی، بی تا): ۱۷۲). این مسأله به عنوان یک پیش فرض فقهی، ناشی از آن مبنای فلسفی است که در فلسفه بررسی می شود. صحت یا سقم این استنتاج نیز نیازمند بحث مستقلی است (اسماعیلی، ۱۳۹۳-ب: ۱۱۰).

موارد دیگری نیز از تأثیرات کلی فلسفه بر علم فقه وجود دارد که می توان آن ها را به موارد یادشده افزود. این مسأله و مسائلی از این دست، بیانگر تأثیر فلسفه بر مبانی و پیش فرض های علم فقه است؛ و با تحوّل این مسائل، این پیش فرض نیز دچار تحوّل شده و حداقل تأثیر آن لزوم تبیینی جدید است.

تأثیر گذاری فلسفه بر مسائل علم فقه

مسائل فلسفی بر برخی مسائل علم فقه تأثیر گذارند. بدیهی است که استقصای تمام موارد کاربرد قواعد فلسفی در مسائل فقهی، نیازمند نگارش چند جلد کتاب قطور است. نوشتار حاضر نیز در صدد استقصای این موارد نیست و تنها در صدد ارائه چند نمونه مختصر از کاربرد قواعد فلسفی در علم فقه است. از این جهت، به اختصار به کاربرد چند قاعده فلسفی در مسائل فقهی و تبیین نحوه کاربرد آن ها پرداخته می شود.

۱. قاعده استحاله تأثیر معدوم بر موجود

تأثیر گذاری و تأثیر پذیری بر مبنای وجود است؛ زیرا نه تنها عدم از دایره تأثیر گذاری و تأثیر پذیری بیرون است، بلکه ماهیت نیز از این دایره خارج است. این قاعده در مباحث فقهی، گاهی با عنوان «استحاله تأثیر مؤخر بر مقدم» نیز مطرح می شود که با توجه به معدوم بودن مؤخر در زمان تأثیر گذاری بر مقدم، بیانگر «تأثیر معدوم بر موجود» است. این قاعده در مسائل متعدّد فقهی کاربرد دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

کاربرد اول: مشروط بودن روزه روز قبل از زن مستحاضه به غسل شب بعدی؛ روزه چند گروه صحیح نیست که از جمله آن ها زن حائض و نفساء است؛ اما در مورد زن مستحاضه، برخی فقها بر این باورند که صحت روزه زن مستحاضه، مشروط به غسل شب بعدی است. محقق حلی صاحب شرائع، این دیدگاه را برگزیده، می نویسد: «و یصح (الصوم) من المستحاضة إذا فعلت ما يجب علیها من الأغسال أو الغسل» (حلی، ۱۴۰۸: ۱/۱۷۸؛ نجفی، ۱۴۲۱: ۳۳۲/۱۶). اما در مقابل این دیدگاه، این مسأله مطرح شده که مشروط نمودن صحت

روزه زن مستحاضه به غسل شب بعدی، با قاعده فلسفی یادشده ناسازگار است؛ لذا راه حل‌هایی برای حل این مشکل بیان شده است که همه این‌ها بیانگر تأثیر این قاعده فلسفی بر مباحث فقهی است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷: ۱۷۹/۱؛ اصفهانی، ۱۴۲۹: ۳۲/۲؛ طباطبایی، بی تا: ۱۰۶/۱). این مسأله فقهی و مسائل دیگری با همین محتوا، باعث شکل‌گیری مسأله «شرط متأخر» در علم اصول شده است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷: ۱۷۹/۱).

کاربرد دوم: کاشفیت اجازه در بیع فضولی؛ اثرگذاری عقدی که به شکل فضولی انجام گرفته، بر اجازه کسی متوقف است که حق اجازه دادن دارد؛ مثلاً مالک یا ولی که در حکم مالک است. اما در این اختلاف است که آثار عقد از زمان اجازه بر آن مرتب می‌شود که از آن به «اجازه ناقله» تعبیر می‌شود، یا این که اجازه، کاشف صحت عقد از زمان وقوع آن است که به آن «اجازه کاشفه» گفته می‌شود. نظر مشهور، قول دوم است. برخی فقها بر اثبات کاشفیت اجازه، استدلال کرده، به این که اگر اجازه، کاشف نباشد، تأثیر معدوم بر موجود لازم می‌آید. فخرالمحققین می‌نویسد: «احتج القائلون بكونها كاشفة بأنه لولاها لزم تأثير المعدوم في الموجود، لان العقد حالها عدم» (علامه حلی، ۱۳۸۷: ۴۱۹/۱؛ کرکی، ۱۴۱۴: ۷۵/۴؛ عاملی، ۱۴۱۹: ۱۲/۱۲؛ ۶۰۷؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۳/۴۰۰؛ خوبی، ۱۳۸۸: ۱/۷۶۸).

کاربرد سوم: کاشفیت یا ناقلیت فک رهن؛ فک رهن عبارت است از خروج مال مورد رهن از حالت وثیقه. فک رهن به طرق زیر اعمال می‌شود: پرداخت دین از طرف رهن؛ صرف نظر کردن مرتهن از مال مرهونه؛ و ابراء دین از طرف مرتهن. تصرف شخص رهن در مال مرهونه، جایز و نافذ نیست. اما اگر رهن، بیعی انجام داد و مال مرهونه را فروخت، سپس فک رهن نمود، آیا فک رهن، کاشف از صحت معامله قبلی است یا ناقل است؟ در این مسأله نیز همچون مسأله قبل اختلاف نظر وجود دارد و استدلال بر کاشفیت، به قاعده «استحاله معدوم بر موجود» صورت گرفته است (نائینی، ۱۳۷۳: ۱/۳۷۵).

کاربرد چهارم: سقوط اختیار در بیع الخيار با اسقاط بعد از عقد؛ یکی از افراد اختیار شرط، بیع الخيار است. اختیار در بیع الخيار با اسقاط بعد از عقد، ساقط می‌شود. برخی فقها بر این مطلب، اشکال ثبوتی مطرح کرده‌اند مبنی بر این که اگر اسقاط، سببیت برای سقوط داشته باشد و مقصود از سببیت همان سببیت در امور تکوینی باشد، این اشکال مطرح می‌شود که سقوط، باید علتی داشته باشد که در حال سقوط، آن علت موجود باشد؛ اما در سقوط اختیار در بیع الخيار با اسقاط بعد از عقد، این علت موجود نیست. نکته قابل توجه این که امام خمینی این مسأله را بنا بر مسلک قوم مطرح کرده، آن را نقد می‌کند

(خمینی، ۱۴۲۱: ۳۴۸/۴). اما آنچه در این جا اهمیت دارد، اصل کاربرد این قاعده فلسفی در مسائل فقهی است؛ اعم از این که این کاربرد، اثباتی یا نفی باشد.



۲. قاعده استحاله تحقق عرض بدون موضوع

وجود یا فی نفسه است یا فی غیره. وجود فی نفسه، وجودی است که اولاً مفهوم وجود معمولی از آن انتزاع می شود؛ بنابراین مفهوم انتزاع شده از او، جزو مفاهیم اسمی قلمداد می شود. ثانیاً اگر وجود فی نفسه، محدود و متناهی باشد، مفهوم ماهوی از او انتزاع می شود. ثالثاً فی نفسه بودن وجود، ملاک اثنبیت و مستلزم تعدد و تکثر واقعیات عالم هستی است (عبودیت، ۱۳۸۵: ۲۰۵/۱). وجود فی نفسه یا ل نفسه است یا ل غیره. وجود فی نفسه ل غیره، وجود رابطی است که قائم به غیر و تحقق آن بدون تحقق موضوعش، محال است. حیثیت فی نفسه و حیثیت ل غیره در جهان ذهن، دو حیثیت جدا از هم اما در جهان خارج، عین هم هستند.

قاعده استحاله تحقق عرض بدون موضوع نیز در مسائل متعدد فقهی کاربرد دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

کاربرد اول: شرایط تطهیر با آب. یکی از شرایط تطهیر با آب، زوال عین نجاست و اثر نجاست است. در تفسیر اثر نجاست، اختلاف نظر وجود دارد: برخی فقها، اثر نجاست را به «رنگ» تفسیر کرده و بر لزوم زوال رنگ نجاست استدلال کرده اند به این که رنگ، عرض است و عرض نیازمند موضوع است؛ بنابراین بقای رنگ نجاست، بیانگر بقای عین نجاست است؛ زیرا عرض بدون موضوع، محقق نمی شود (آملی، ۱۳۸۰: ۱۷۲/۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۹/۲).

کاربرد دوم: تفکیک میان شستن با آب و مسح با احجار در تطهیر. میان شستن با آب و مسح با احجار، این تفاوت وجود دارد که در شستن با آب، زوال عین نجاست و اثر نجاست لازم است اما در مسح با احجار، زوال اثر نجاست لازم نیست. برخی فقها اثر را به رنگ نجاست تفسیر کرده و در اثبات لزوم زوال اثر نجاست، به این استدلال کرده اند که رنگ، عرض است و عرض نیازمند موضوع است؛ بنابراین بقای رنگ نجاست، بیانگر بقای عین نجاست است؛ زیرا عرض بدون موضوع، محقق نمی شود (آملی، ۱۳۸۰: ۵۱/۳).

کاربرد سوم: انکار بیع کلی فی الذمه. بیع کلی در مقابل بیع شخصی، به دادوستد کالای کلی گفته می شود؛ به این معنا که کالایی خرید و فروش بشود که در وصف، معین

است ولی در خارج، کلی و قابل صدق بر افراد متعدد می‌باشد. عنوان کلیت در بیع کلی، گاه صفت بیع واقع می‌شود و گاه صفت مبیع است و هر دو، به یک معنا است. کلی در بیع، یا کلی در ذمه است، مانند آن که کسی صد کیلو گندمی را که از دیگری طلب دارد، می‌فروشد؛ و یا کلی در خارج. این نیز یا کلی در معین است، مانند فروختن صد کیلو از برنج‌های موجود و مشخص در انبار؛ و یا کلی مشاع، مانند فروختن یک سوم از برنج موجود در خارج (نجفی، ۱۴۲۱: ۲۲/۲۰۸). برخی فقها همچون محقق نراقی، بیع کلی فی الذمه را انکار کرده‌اند؛ زیرا ملکیت، عرض و نیازمند است. ولی در کلی فی الذمه، موضوع آن، امر معدوم است که عبارت است از کلی فی الذمه (سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۲/۱).

کاربرد چهارم: حکم عین تلف شده در خیار غبن. یکی از مسقطات خیار غبن، تصرف مشتری مغبون قبل از علم به غبن است. در ذیل این مسأله، مسأله دیگری مطرح می‌شود مبنی بر این که اگر با وجود غبن، عوضین هر دو تلف شوند، حکمش چیست؟ شیخ انصاری میان تلف مال غابن و تلف مال مغبون، تفصیل داده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۰۰/۵). برخی فقها اظهار کرده‌اند که اگر خیار، حق رد و استرداد باشد، با تلف و اتلاف، استرداد ممتنع است؛ زیرا عین مزبور قابلیت ندارد تا ملکیت دیگری بپذیرد؛ و عینی وجود ندارد و تحقق ملکیت از قبیل عرض بدون موضوع می‌شود (اصفهان‌ی، ۱۴۱۸: ۳۱۳/۴).

۳. قاعده الواحد

این قاعده از قواعد بسیار مهم و پرکاربرد در مسائل فلسفی و نیز در مسائل علم فقه است. میرداماد آن را جزو امهات اصول عقلی دانسته است و ابن رشد آن را مورد اتفاق قداما می‌داند و تنها اشاعره با آن مخالفت کرده‌اند (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۵۱). قاعده الواحد، دو فرع دارد: گاهی از جانب علت به آن نگریسته می‌شود: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»؛ و گاهی از جانب معلول: «الواحد لا یصدر الا عن الواحد». این قاعده نیز در مسائل متعدد فقهی کاربرد دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

کاربرد اول: حکم فقهی کثیرالشک. یکی از موارد شک‌هایی که به آن‌ها توجه نشده و فاقد اعتبار است، شک کثیرالشک است. در این حکم، اختلافی وجود ندارند؛ اما تعبیرات روایات، متفاوت است: در برخی روایات، از تعبیر «کثرت سهو»، در برخی از تعبیر «کثرت شک»، و در برخی از تعبیر «کثرت وهم» استفاده شده است. برخی فقها در



صدد حل این اختلاف، اظهار کرده‌اند که حکم نسبت به موضوع، همچون معلول نسبت به علت است؛ حکم در همه این موارد، یکی است که وجوب مضمی است. بنابراین مطابق قاعده الواحد در جانب معلول، موضوع نیز یکی بوده، تعابیر مختلف، ناظر به یک حقیقتند (اشتهاردی، ۱۴۱۷: ۱۸/۸۶). نکته قابل توجه این که ممکن است این کاربرد مورد پذیرش برخی قرار نگیرد؛ و قاعده الواحد، مختص امور حقیقی و تکوینی قلمداد شود (همان: ۱۸/۸۶). اما آنچه در این جا اهمیت دارد، اصل کاربرد این قاعده فلسفی در مسائل فقهی است اعم از این که این کاربرد، اثباتی یا نفیی باشد.

کاربرد دوم: حکم فقهی بذل نفقه در حج. استطاعت، شرط وجوب حج است. اگر کسی قسمتی از نفقه را دارا باشد و دیگری بقیه نفقه را به او بذل نماید، آیا حج بر او واجب می‌شود؟ برخی فقها همچون صاحب مدارک و صاحب جواهر قائل به وجوب حج شده‌اند. برخی فقها بر اثبات وجوب، به این استدلال کرده‌اند که شرط وجوب حج، تحقق جامع استطاعت است اعم از این که این جامع، در ضمن هر فردی به صورت مستقل محقق گردد یا این که با ضمیمه شدن یک فرد به فرد دیگر محقق شود. بنابراین با تکیه بر قاعده الواحد در جانب علت، هرگاه این جامع استطاعت محقق شود، وجوب حج نیز محقق می‌شود. (سبحانی، ۱۴۲۴: ۱/۲۰۶-۲۰۷). ممکن است این کاربرد را برخی نپذیرند و قاعده الواحد، مختص امور حقیقی و تکوینی قلمداد شود؛ (همان: ۱/۲۰۶-۲۰۷)؛ اما آنچه در این جا اهمیت دارد، اصل کاربرد این قاعده فلسفی در مسائل فقهی است اعم از این که این کاربرد، اثباتی یا نفیی باشد.

کاربرد سوم: لازم یا جایز بودن عقد معاطات. در این که آیا اصل در مطلق معاملات، لزوم است یا جواز، و نیز در خصوص لازم یا جایز بودن عقد معاطات، اختلاف است. محقق خوانساری بر این باور است که حکم به لزوم، مبتنی بر ثبوت وحدت در حقیقت ملکیت است. اما این مدعا قابل پذیرش نیست؛ زیرا ملک لازم و جایز، دو حقیقت مختلفند. علاوه بر این که حقیقت سبب مملک، در معاملات با یکدیگر تفاوت دارد و مطابق قاعده الواحد در جانب علت، حقیقت مسبب نیز مختلف می‌شود (امامی خوانساری، بی تا: ۸۶).

کاربرد چهارم: شرطیت ملک طلق بودن در عوضین. یکی از شرایط عوضین در بیع، ملک طلق بودن عوضین است؛ اما آیا این شرط، یک شرط مستقل در عوضین است یا بیانگر یک عنوان انتزاعی از موانع بیع است؟ شیخ انصاری دیدگاه دوم و محقق خراسانی

دیدگاه اول را برگزیده‌اند. بر اثبات دیدگاه اول، چنین استدلال شده که مطابق قاعده الواحد، معلول واحد جز از علت واحد صادر نمی‌شود؛ بنابراین وحدت معلول، کاشف از وحدت علت است و اگر در ظاهر، علت، متعدّد باشد، کشف می‌کنیم که علت، جامع بین افراد متعدّد است. بر اثبات دیدگاه دوم به قاعده الواحد به این صورت تمسک شده که هر کدام از این موانع و اعدام، مؤثرند؛ لذا مطابق قاعده الواحد در جانب معلول، علت مؤثر، جامع میان این موانع است (روحانی، ۱۴۱۲: ۲۱۳/۱۶).

۴. قاعده استحاله انقلاب (انقلاب الشیء عمّا هو علیه محال)

انقلاب دو گونه است: انقلاب محال و انقلاب ممکن. انقلاب محال، انقلاب یک صورت به صورت دیگر و تحول یک نوع محصل به نوعی دیگر و یا دگرگونی یک فعلیت به فعلیت دیگر است؛ زیرا هر فعلیت و صورت محصله، طارد دیگر صور و فعلیت‌ها است و تحقق هر یک با زوال دیگری همراه است؛ یعنی هرگاه صورت و فعلیت جدیدی حادث شود، صورت و فعلیت گذشته زایل می‌شود. انقلاب غیرمستحیل، نظیر انقلاب ماده به صورت و جنس به فصل و یا ناقص به تمام است؛ زیرا ماده بر خلاف صورت، از ابهام خارجی و جنس بر خلاف فصل و نوع محصل، از ابهام ذهنی برخوردار است؛ و هر دو، نسبت به صورت و فصل، ناقص و ناتمام می‌باشند و هر شیء ناقص در تحول و دگرگونی خود، به فعلیت تبدیل شده، با آن قابل جمع است (جوادی، ۱۳۸۶: ۳۵۹/۲؛ اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۴۵/۲).

این قاعده در مسائل متعدّد فقهی کاربرد دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: کاربرد اول: شرطیت اجازه برای تأثیر عقد. در کاشفه یا ناقله بودن اجازه، اختلاف نظر وجود دارد. دیدگاه کشف حقیقی، یکی از دیدگاه‌های مطرح است. شیخ انصاری بر این دیدگاه اشکالاتی مطرح کرده که یکی از آن‌ها لزوم انقلاب است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۴۰۷/۳؛ اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۴۵/۲).

کاربرد دوم: عدول از نیت یک روزه به روزه دیگر. مقتضای قاعده اولی در باب عدول از نیت یک روزه به روزه دیگر، عدم جواز عدول است؛ زیرا عدول در اثنای عمل، بیانگر انقلاب افعال گذشته از معدول عنه به معدول الیه است و انقلاب در ماهیت، محال است (آملی، ۱۳۸۰: ۴۷۹/۷).

کاربرد سوم: عدول در نیت اعتکاف. مقتضای قاعده اولی در باب عدول از نیت یک



اعتکاف به اعتکاف دیگر، عدم جواز عدول است؛ زیرا عدول در اثنای عمل، بیانگر انقلاب افعال گذشته از معدول عنه به معدول الیه است و انقلاب در ماهیت، محال است (همان: ۱۵۰/۹).

کاربرد چهارم: استناد عقد فضولی به مالک. برخی فقها بر استناد عقد فضولی به مالک اشکال کرده‌اند که لازمه آن، لزوم انقلاب است. برخی فقها این اشکال را نپذیرفته، به تحلیل و بررسی آن پرداخته‌اند. (کوه‌کمری، ۱۴۰۹: ۲۸۱).

این قاعده کاربردهای فراوان دیگری نیز دارد که از جمله آن‌ها این موارد است: صور بیع وقف (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۳۶/۳)؛ حکم توریه (خوبی، بی تا: ۴۰۱/۱)؛ حکم غسل با آب مضاف (اشتهاردی، ۱۴۱۷: ۴۱۶/۳)؛ و وجوب تیمم در صورت فقدان آب (همان: ۲۴۸/۹).

قواعد فلسفی فراوان دیگری نیز در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارند که تبیین آن‌ها نیازمند نوشتار مبسوطی است و تنها به فهرست برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

قاعده «استحاله اجتماع مثلین» در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارد؛ از جمله در این موارد: آداب تخلی (خوانساری، بی تا: ۴۴۴/۱)؛ تعیین مبدأ خیار شرط (حلی، ۱۴۱۳: ۶۸/۵؛ شهید اول، ۱۴۱۷: ۲۶۹/۳؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴: ۴۵/۲؛ میمری، ۱۴۲۰: ۴۶/۲)؛ یقین در اصل طهارت و حدث و شک در تعیین متأخر (لوامع الأحکام: ۳۷۶)؛ جریان خیار شرط در همه معاوضات (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۹۵/۱۵)؛ تنجس آب جاری (همدانی، ۱۴۱۶: ۵۴/۱)؛ کیفیت وضو (همان: ۲۸۶/۲)؛ و تعیین مبدأ خیار حیوان (یزدی، ۱۴۲۱: ۲۶/۱).

قاعده «اصالت وجود و اعتباریت ماهیت» نیز در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارد؛ از جمله در این موارد: حقیقت ملکیت (کوه‌کمری، ۱۴۰۹: ۳۳)؛ خیار عیب (خمینی، ۱۴۱۸: ۲۰/۱)؛ و حکم فقهی معاطات (اراکی، ۱۴۱۵: ۵۲/۱).

قاعده «کلی طبیعی» نیز در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارد؛ از جمله در این موارد: احکام ازاله نجاست (کاشف الغطاء، بی تا: ۳۳۰)؛ وجوب تعیین سوره بعد از حمد (همدانی، ۱۴۱۶: ۳۸۳/۱۲)؛ شروط عوضین (حلی، ۱۳۸۷: ۴۳۰/۱)؛ اشتراط عین بودن یا شبه عین بودن مبیع (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۲۶/۵)؛ حکم بیع صاعی از صبره (همان: ۲۹۵/۱۱)؛ وقوع غرر در بیع کلی (نراقی، ۱۴۲۲: ۳۰۵)؛ و حقیقت هبه (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۳/۶)؛ نجفی، ۱۴۲۱: ۱۶۳/۲۸).

قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» نیز در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارد؛ از جمله در این موارد: حکم فقهی سفر معصیت اکراهی (نراقی، ۱۴۱۵: ۲۷۲/۸)؛

اشترای اباحه مکان مصلی (نجفی، ۱۴۲۱: ۵۳۸/۴؛ همدانی، ۱۴۱۶: ۳۹/۱۱؛ نائینی، ۱۴۱۱: ۶/۲)؛ لزوم تعلّم قرائت بر عاجز از تلفظ و عدم صحت نمازش در آخر وقت (نجفی، ۱۴۲۱: ۱۵۵/۵)؛ حکم ضیق وقت برای تعلّم قرائت (همان: ۲۲۸/۵)؛ مطهرات، اسلام (انصاری، ۱۴۱۵: ۳۲۶/۵؛ همدانی، ۱۴۱۶: ۳۰۹/۸)؛ اشتراط شناخت علم کلام در اجتهاد (۲۸۱: ۲۸۱)؛ حکم فقهی ساختن صور مجسمه (قزوینی، ۱۴۲۴: ۲۰۳/۲)؛ غسل جنابت (همدانی، ۱۴۱۶: ۲۷۸/۳)؛ حکم جبیره (کاشانی، ۱۴۲۸: ۵۱۱/۲)؛ و نماز در لباس مشکوک (نائینی، ۱۴۱۸: ۲۱۴).

قاعده «استحاله ترجیح بدون مرجح» نیز در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارد؛ از جمله در این موارد: کتاب دین (حلی، ۱۳۸۷: ۴۴/۲)؛ احکام لقطه (همان: ۱۳۷/۲)؛ احکام وصیت (همان: ۴۹۲/۲)؛ احکام حیض (حلی، ۱۴۰۷: ۱۶۴/۱)؛ موانع ارث (همان: ۳۶۱/۴)؛ کراهت استدانه در حال اختیار (کرکی، ۱۴۱۴: ۱۴/۵)؛ ماهیت روزه (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۷۷/۵)؛ نماز (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۸۰/۱)؛ تعدّد ولی میت (بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۲۷/۱۳)؛ و مدت مساقات (همان: ۳۶۱/۲۱).

قواعد فلسفی فراوان دیگری نیز در مباحث مختلف علم فقه کاربرد دارند که همه این‌ها بیانگر ارتباط تنگاتنگ میان فلسفه و علم فقه است.

نتیجه‌گیری

برخی مسائل فلسفی، تأثیرات کلی بر علم فقه داشته، بر نظام کلی علم فقه اعم از روش علم فقه، موضوع آن، کلیت مسائل این علم و مانند این‌ها، تأثیرگذارند؛ و پذیرش یا نقد آن‌ها، تأثیر مستقیمی بر نظام کلی علم فقه دارد. برخی مسائل فلسفی نیز بر تک تک مسائل علم فقه تأثیر دارند. مهم‌ترین موارد تأثیرگذاری کلی فلسفه بر علم فقه، از این قرار است: یکم: تأثیر فلسفه بر شکل‌گیری فلسفی اندیشه فقهی؛ دوم: تأثیر فلسفه بر تقویت نقد اخباریان؛ سوم: تأثیر فلسفه بر حوزه زبانی علم فقه؛ چهارم: تأثیر فلسفه بر حوزه تفسیر الفاظ در علم فقه؛ پنجم: تأثیر فلسفه بر روش علم فقه؛ ششم: تأثیر فلسفه بر تبیین ساختار و اهداف کلی فقه؛ هفتم: تأثیر فلسفه بر تبیین مکانیزم کارکرد فقه در سعادت انسان؛ هشتم: تأثیر فلسفه بر نظام کلی عبودیت و مولویت در علم فقه؛ نهم: تأثیر فلسفه بر برخی پیش فرض‌های عمده در علم فقه. برخی قواعد فلسفی نیز بر مسائل علم فقه تأثیرگذارند.



۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴)، الشفاء، الالهيات، مكتبة آية الله المرعشي، قم.
۲. اراكي، محمدعلي، (۱۴۱۵)، كتاب البيع، مؤسسه در راه حق، قم، اول.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.
۴. اسماعیلی، محمدعلي (۱۳۹۳-الف)، پژوهشی در ادراکات اعتباری در علم کلام، فصلنامه علمی تخصصی حکمت اسلامی، شماره ۲، مجمع عالی حکمت اسلامی.
۵. _____ (۱۳۹۳-ب) «جایگاه مصلحت در افعال تشریحی الهی»، فصلنامه انجمن علمی پژوهشی کلام اسلامی، سال پنجم، شماره ۸.
۶. _____ (۱۳۹۲) «درآمدی بر چیستی فلسفه فقه»، نشریه علمی تخصصی در مسیر استنباط، مجتمع آموزش عالی فقه، قم، شماره چهارم و پنجم، ص ۲۳-۵۱.
۷. اشتهازی، علی پناه (۱۴۱۷)، مدارك العروة، دار الأسوة للطباعة و النشر، تهران، اول.
۸. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸)، حاشیه کتاب المكاسب، أنوار الهدی، قم، اول.
۹. _____ (۱۴۲۹)، نهاية الدراية، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، بيروت، چاپ دوم.
۱۰. آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ۱۲ جلدی، مؤلف، تهران، اول.
۱۱. شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۵)، کتاب المكاسب، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، اول.
۱۲. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، - ایران، اول.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، رحيق مختوم، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم.
۱۴. _____ (۱۳۸۷) عین نضاح، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول.
۱۵. حسن بن زین الدین (بی تا)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ نهم.
۱۶. اسدی حلّی، جمال الدین احمد بن محمد اسدی (۱۴۰۷)، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، دفتر انتشارات اسلامی، قم، اول.
۱۷. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳)، مختلف الشیعة فی أحكام

- الشرعية، دفتر انتشارات اسلامي، قم، دوم.
١٨. فخر المحققين حلي، محمد بن حسن بن يوسف (١٣٨٧)، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، مؤسسه اسماعيليان، قم، اول.
١٩. محقق حلي، نجم الدين جعفر بن حسن (١٤٠٨)، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، مؤسسه اسماعيليان، قم- إيران، دوم.
٢٠. سيوري حلي، مقداد بن عبدالله (١٤٠٤)، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ٤ جلد، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، قم، اول.
٢١. خراساني، محمد كاظم (١٤٢٧)، كفاية الأصول، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ اول.
٢٢. خميني، سيدروح الله موسوي (١٤٢١)، كتاب البيع، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، تهران، اول.
٢٣. _____ (١٤١٠)، الرسائل، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم، چاپ اول.
٢٤. خميني، سيدمصطفى موسوي (١٤١٨)، الخيارات، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، تهران، اول.
٢٥. خوانساري، آقا حسين بن محمد (بي تا)، مشارق الشموس في شرح الدروس، بي جا.
٢٦. امامي خوانساري، محمد (بي تا)، الحاشية الثانية على المكاسب، قم.
٢٧. خويي، ابوالقاسم (١٤٢٢- الف)، مصباح الأصول، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئي، قم، چاپ اول.
٢٨. _____ (بي تا)، مصباح الفقاهة، انتشارات داوري، قم.
٢٩. _____ (١٤٢٢ - ب)، محاضرات في أصول الفقه، مؤسسه احياء آثار الإمام الخوئي، قم، چاپ اول.
٣٠. _____ (١٤١٦)، معتمد العروة الوثقى، منشورات مدرسة دار العلم، قم، دوم.
٣١. روحاني، سيدصادق (١٤١٢)، فقه الصادق (ع)، دارالكتاب، قم، اول.
٣٢. سبحاني، جعفر (١٤٢٤)، الحج في الشريعة الإسلامية الغراء، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، اول.
٣٣. سبزواري، سيدعبدالأعلى (١٤١٣)، مهذب الأحكام، مؤسسه المنار، قم، چهارم.
٣٤. سروش، عبدالكريم (١٣٦٦)، تفرج صنع، نشر سروش، تهران، چاپ اول.
٣٥. سيستاني، سيدعالي (١٤١٤)، الرافد في علم الأصول، تقرير منير قطيفي، نشر ليتوگرافي حميد، قم، چاپ اول.

٣٦. شهيد ثانی، زين الدين (١٤١٣)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، اول.
٣٧. صدر، محمدباقر (١٤٢١)، المعالم الجديدة للأصول، مركز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، قم، الطبعة الاولى.
٣٨. _____ (١٤٢٦)، بحوث في علم الاصول، تقرير سيد محمود هاشمي شاهرودي، مؤسسهُ دایرة المعارف فقه اسلامي .
٣٩. ملاصدرا، محمد بن ابراهيم (١٩٨١)، الأسفار الأربعة، دار احیاء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم.
٤٠. _____ (١٣٨٧)، المبدأ و المعاد، تقديم و تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، بوستان كتاب، چهارم.
٤١. _____ (١٣٨٦)، الشواهد الربوبية، بوستان كتاب، چهارم.
٤٢. _____ (١٤٢٢)، شرح الهداية الاثرية، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، اول.
٤٣. صيمري، مفلح بن حسن (١٤٢٠)، غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، دارالهادي، بيروت، اول.
٤٤. طباطبائي، سيد محمد حسين (١٤١١)، الميزان، مؤسسة الاعلمي، بيروت، الطبعة الاولى.
٤٥. _____ (١٣٨٥)، نهاية الحكمة، با تصحيح و تعليقات استاد فياضی، مؤسسهُ آموزشی امام خميني، قم، سوم.
٤٦. _____ (بي تا)، حاشية الكفاية، بنياد علمي و فكري علامه طباطبائي، قم، چاپ اول.
٤٧. _____ (١٤٢٨)، مجموعة رسائل العلامة الطباطبائي، مكتبة فذك، قم، چاپ اول.
٤٨. عابدي، احمد (بي تا)، مصلحت در فقه، فصلنامه نقد و نظر، سال سوم، شماره چهارم، قم، ص ١٦٦-١٧٧.
٤٩. شهيد اول عاملي، محمد بن مكي (١٤١٧)، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ٣ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، دوم.
٥٠. عاملي، سيد جواد (١٤١٩)، مفتاح الكرامة، جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، چاپ اول.
٥١. عبوديت، عبدالرسول (١٣٨٥)، درآمدی به نظام حکمت صدرایی، سمت، تهران، اول.
٥٢. قزوینی، سيد علي موسوي (١٤٢٧)، الاجتهاد و التقليد (التعليقة على معالم الأصول)، دريك جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، اول.

٥٣. _____ (١٤٢٤)، ینابیع الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، دو جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، اول.
٥٤. کاشانی، ملا حبیب الله شریف (١٤٢٨)، منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع - کتاب الطهارة، ٢ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، اول.
٥٥. کاظمی، فاضل، جواد بن سعد اسدی (بی تا)، مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، بی جا.
٥٦. کرکی، محقق ثانی (١٤١٤)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، دوم.
٥٧. کوه کمبری، سید محمد بن علی حجت (١٤٠٩)، کتاب البیع، دفتر انتشارات اسلامی، قم، دوم.
٥٨. مطهری، مرتضی (١٣٧٥)، اصول فلسفه و روش ربانیسم، صدرا، قم، چاپ نهم.
٥٩. مکارم شیرازی (١٤٢٨)، انوار الأصول، تقریر احمد قدسی، نشر مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، قم، دوم.
٦٠. میر داماد، محمد باقر (١٣٦٧)، القیسات، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
٦١. نائینی، میرزا محمد حسین غروی (١٤١٨)، رسالة الصلاة فی المشکوک، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، اول.
٦٢. _____ (١٤١١)، کتاب الصلاة (للنائینی)، ٢ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، اول.
٦٣. _____ (١٣٧٣)، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، المكتبة المحمدية، تهران، اول.
٦٤. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن (١٤٠٤)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت، هفتم.
٦٥. _____ (١٤٢١)، جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، قم، اول.
٦٦. نراقی، مولی احمد (١٤١٥)، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، اول.
٦٧. نراقی، مولی محمد مهدی (بی تا)، لوامع الأحكام فی فقه شریعة الإسلام، قم، اول.
٦٨. _____ (١٤٢٢)، مشارق الأحكام، کنگره نراقیین ملامهدی و ملا احمد، قم، دوم.
٦٩. همدانی، آقارضا (١٤١٦)، مصباح الفقیه، مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامی، قم، اول.
٧٠. یزدی، محمد کاظم (١٤٢١)، حاشیة المکاسب، مؤسسه اسماعیلیان، قم، دوم.